

چرا غرب‌شناسی؟ تلقی‌های کهنه و تحولات جدید

محمود سریع‌القلم

دانشیار دانشگاه شهید بهشتی

بر سردر ورودیه‌ی یکی از دانشگاه‌های غربی، بر روی پارچه‌ای بزرگ و مستطیل شکل، متن زیر نوشته شده بود:

«از گذشته بیاموزید، در حال زندگی کنید و برای آینده برنامه‌ریزی نمایید.».

این چند کلمه را به روش عالمان علم سیاست می‌توان تحلیل محتوایی کرد. به نظر می‌رسد که روح تفکر غربی و روش‌شناسی زندگی غربی تا اندازه‌ی شایان توجهی در این راهنمایی کوتاه برای قشر دانشجوی، روشن باشد. نوعی نظم اجتماعی این چند کلمه را دربرمی‌گیرد و روان و اندیشه‌ی غرب نیز بر این چارچوب بنا شده است. اما آیا چنین راهنمایی را برای شرق، خاور میانه، دنیای اسلام و برای ما شهروندان ایرانی صادر کرده تا نظم اجتماعی متناسب با آن را طراحی کنیم؟ خوانندگان محترم آشنایی دارند که تمامی جوامع مهم شرق از جمله مصر، ترکیه، ایران، هند و چین، ضمن آنکه علاقه‌ای منطقی به رشد و پیشرفت مادی دارند، به حفظ میراث فرهنگی و باورهای اجتماعی خود نیز اصرار می‌ورزند، و مشکل در واقع از همین جا آغاز می‌گردد: آنهایی که صاحب فرهنگ بومی هستند با نظم جهانی اصطکاک دارند. فرهنگ و سیاست و اقتصاد غرب از یک مجرای فکری خاص سیراب می‌شود. اما شرق برای حفظ آنچه بدان علاقه‌مند است ناچار است فرمولی طراحی کند تا نوعی نظم اجتماعی دوگانه را بنا نماید.

این فرضیه‌ی ما است، مرکز ثقل غرب‌شناسی و فهم غرب نیز اینجا است. در میان جوامع مهم و کهن شرق، هیچ جامعه‌ای به اندازه‌ی ایران، سینوسی و قطبی و مقطعی و شاید بتوان گفت بلا تکلیف، در مقام رویارویی با غرب، برخورد نکرده است. غرب‌شناسی امری کاربردی است، و به عبارت دیگر، غرب را باید فهمید تا جایگاه آن را در قالب عملکرد و جهت‌گیری و تفکر خود متوجه شد. از این زاویه، غرب‌شناسی مانند اقیانوس‌شناسی یا قلب‌شناسی است. ما به دنبال غرب‌شناسی می‌رویم تا کاربرد آن را برای خود روشن کنیم. پس ما به غرب قدری علمی نگاه کنیم، همچنان که در اقیانوس‌شناسی یا قلب‌شناسی این کار را می‌کنیم؛ به درجه‌ای که در این شناخت تبحر پیدا کنیم و پارادایمی را در میان اندیشمندان تثبیت نماییم، به همان درجه می‌توانیم رشد کنیم و سطح درک و حوزه‌ی فکری خود را گسترش دهیم. شناخت علمی غرب باعث می‌شود که ما با این موضوع، حماسی و احساسی برخورد نکنیم؛ بلکه برای آنکه به وضعیت خود روشنی ببخشیم، به شناخت غرب رو آوریم. برای این منظور، پیش از هر چیز باید روش‌شناسی شناخت غربی را تبیین کنیم. از آنجا که مغرب‌زمین بر وضعیت جهانی نفوذ بسیار دارد، غرب‌شناسی برای کشوری میان‌پایه مانند ما، در واقع نوعی خودشناسی نیز هست. دلیل اینکه ما در غرب‌شناسی خود، در صد و پنجاه سال گذشته، راه‌های مختلفی را طی کرده‌ایم و در هر مقطعی، رفتاری خاص خود آن مقطع داشته‌ایم این است که غرب‌شناسی را از جغرافیای غرب آغاز کرده‌ایم و نه از منظر خاص خود و منابع خود و آینده‌ی خود. از آنها شروع کرده‌ایم تا سرانجام در نقطه‌ای به خود برسیم. در حالی که فی‌المثل ژاپن و هند و تا اندازه‌ای چین، راه اول را پیموده‌اند و نسبت به خود نیز هم‌اکنون، در مقام مقایسه با ایرانیان، احساس راحتی بیش‌تری می‌کنند. شخصی که دائماً در دوستی‌های خود رشته‌ها را قطع و وصل می‌کند، دانشجویی که مرتب رشته عوض می‌کند و افرادی که شخصیت دمدمی‌مزاج دارند، عموماً محیط زندگی خود را سرزنش می‌کنند؛ در حالی که بحران در درون خود آنها است و درد را باید در نهاد متزلزل آنان جستجو و شناسایی کرد. مجموعه‌ی خاورمیانه در برخورد با غرب، سینوسی و با فراز و نشیب‌های فراوان رفتار کرده است؛ زیرا که در درجه‌ی اول، بحران درونی خود را حل

نکرده است. هیچ ملت شرقی در بومی کردن صنعت و تکنیک و مهارت‌های خارجی به اندازه‌ی ژاپنی‌ها هنرمند نبوده است. آنها اگرچه در مدار علم و تکنیک، غربی هستند؛ ولی در مدار بزرگ‌تر فرهنگ و باورهای ژاپنی، به شدت بومی‌اند، به طوری که غرب نتوانسته است در اعماق این فرهنگ بومی رخنه کند. بی‌تفاوتی تئوریک ما نسبت به تحولات جهانی، در صد و پنجاه سال گذشته، باعث شده است که فاصله‌ی تکنیکی و مادی ما به قدری وسعت یابد که نتوانیم به طور عمیق و دور از ناراحتی‌های تاریخی، به بررسی وضع خود بپردازیم.

بنا بر این، غرب‌شناسی ما در واقع خودشناسی ما است یا به عبارت دیگر، غرب‌شناسی و خودشناسی دو روی یک سکه‌اند. اما در مرحله‌ی بعدی، یعنی مرحله‌ی روش‌شناختی غرب‌شناسی، می‌بایستی موضوع را به درستی تجزیه کنیم. حال این سؤال مطرح می‌شود که خودشناسی و در امتداد آن، غرب‌شناسی چرا باید انجام پذیرد. فعلیت بخشیدن به آن یا بی‌تفاوتی نسبت به آن چه عواقبی دارد و ما را با چه مسائلی رو به رو می‌سازد؟ برای پاسخ دادن به این سؤال، به فرضیه و مطالب پاراگراف اول این نوشتار باز می‌گردیم. اولین نکته‌ای که باید بدان توجه کرد این است که بشریت در گردهانه‌ی جهانی و «تک‌گره» زندگی می‌کند و مجبور است که در این گره، جایگاه خود را بفهمد. دقیقاً در این رابطه است که مسلمانان نتوانسته‌اند بین میراث و تاریخ خود از یک طرف، و وضعیت جدید از طرف دیگر، پلی قابل اتکا برقرار کنند. زمان‌شناسی بزرگ‌ترین هنر یک دولتمرد، یک سیاستمدار و یک اندیشمند است و در ادامه‌ی بحث زمان‌شناسی، موضوع چارچوب‌سازی و ساختارسازی مطرح است. مهم‌ترین محصول فکری عصر جدید، ساختارسازی است. به عبارت دیگر، اگر ملتی می‌خواهد از مجموعه فعالیت‌های خود، پاسخی در قالب باورهای خود دریافت کند، باید ساختارسازی و نهادسازی کند. در این نکته و محصول دوم نیز، مسلمانان مشکلات جدی داشته‌اند. تاریخ امری انباشته شده است و لایه‌های فشرده‌ی فرهنگ مجموعه‌ی خاورمیانه، با ساختارسازی و نهادسازی مشکل دارد؛ زیرا که در این قلمرو، حل و فصل مسائل و فرهنگ مدیریتی و فلسفه‌ی دولتمردی، عموماً حالت فردی داشته است. البته این فرهنگ ریشه در تاریخ

حکومت این منطقه دارد و نه در اسلام. اسلام به شدت به تربیت فردی و رفتار عمومی علاقه‌مند است، ولی مسلمانان نتوانسته‌اند این اصول را فعلیت ببخشند. موضوع ما و غرب، موضوع دوگانه‌ای است که سه نسل مهم تاریخ معاصر ایران، یعنی نسل عصر مشروطه، نسل ملی‌گرا و نسل پس از انقلاب اسلامی نتوانسته‌اند تا به امروز این چالش را پاسخ گویند که چگونه در پیشرفت فنی و مادی، جهانی باشیم؛ ولی در فرهنگ و باورها، اصالت بومی خود را حفظ کنیم. فایده‌ی آشنایی و کار با غرب برای ما ایرانیان، در شناخت عرصه‌های علم و تکنیک و فنون و قدرت مادی است. اگر ما یک خانه‌تکانی جدی در روش‌شناسی بومی خود انجام دهیم، می‌توانیم در صحنه‌ی ادبیات، هنر، فیلم، فرهنگ، فلسفه، دیگر شاخه‌های علوم انسانی و بالاخره بنای یک ساختار اجتماعی متفاوت، کارهای جدی انجام دهیم. نکته اینجاست که پذیرفتن این دوگانگی برای ما مشکل بوده است. ما نخواسته‌ایم اینها را از هم تفکیک کنیم، بلکه گفته‌ایم اگر راه مادی آنها را بپذیریم، ناچار می‌شویم تا آخر راه را بپیماییم و در سیطره‌ی فرهنگی آنها نیز قرار بگیریم. به خصوص در دوران پس از انقلاب، از هراس اینکه هر نوع معاشرتی منجر به وابستگی می‌شود، از هرگونه اهتمام تئوریک در بازیابی جایگاه منطقه‌ای و جهانی خود امتناع کرده‌ایم و در عمل، روش دوره‌ی مبارزه با استعمار را پیش گرفته‌ایم. این روش در واقع، منافع غرب را تعطیل نموده است؛ زیرا که غرب با استفاده از جیب اعراب، شاید بهتر از گذشته، منافع خود را چه به لحاظ اقتصادی و چه به لحاظ سیاسی پیش برده است. حاکمیت تقریباً مطلق بحث «منافع»، و نه «اصول و اعتقادات» در تفکر سیاسی غرب برای بسیاری از ما ایرانیان و همچنین اعراب آرمان‌گرا مبهم است. غرب برای پیشبرد منافع خود، معامله‌گر است، روابط امریکا با عربستان باید برای ما درس‌های آموزنده‌ای در این چارچوب عرضه نماید. از منظر دیگری، برخورد غرب با کمونیسم روسی و کمونیسم چینی نیز بسیار عبرت‌آموز است. مسئله‌ی اساسی در این میان، تقریب توان مادی بود و روش‌های حفظ تقریب و یا به هم زدن تقریب. ژاپن و آلمان در چه شرایطی «نه» می‌گویند؟ چین در چه شرایطی «نه» می‌گوید؟ در شرایطی که قدرت مادی آنها، شایان توجه شده است. مسلمانان وقتی به سیاست، اقتصاد، قدرت

نظامی و نظم اجتماعی رسیدند، همانند چارچوب‌های تربیت فردی و استخراج یک نظم اجتماعی دینی، به این گونه مسائل نیز عرفانی و آسمانی نگاه کردند. بی‌توجهی اخلاق فردی به دنیا را با اهمیت فوق‌العاده‌ی ساختارسازی برای عموم مسلمانان، خلط کردند و لذا نتیجه صرفاً عرضه‌ی سخنرانی بوده است و اقیانوسی از امید و سپس یأس.

واقعیت این است که گردونه‌ی جهانی فعلی، مادی است. از چین گرفته تا مالزی، از روسیه گرفته تا افریقای جنوبی و در اعماق تمدن غربی، عموم رفتارها و انگیزه‌ها، ریشه در اقتصادیات دارد. ما وظیفه‌ی گریه کردن برای این وضعیت جهانی را نداریم و جغرافیای محدود ایران نیز امکان تحول در این وضعیت را به ما نمی‌دهد. در قضاوت تاریخی، هنر ما نهایتاً ارزیابی وضعیت خود و حل و فصل مسائل خودمان است. زمان و امکانات ما و نسل جوان و جمعیت دانش‌آموزی بیست میلیون نفری، فرصت پرداختن به مسائل حتی افغانستان و عراق و اعراب را به ما نمی‌دهد. هنر ما در نمونه‌سازی است، هنر ما در ساختارسازی است. هنر ما در فعلیت بخشیدن به حرف‌های خودمان است، هنر ما در متقاعد کردن جامعه‌ی خودمان نسبت به ادعاهای خودمان است و انجام این مهم کافی است تا تمام وقت ما را به داخل خودمان اختصاص دهد. در عین حال، غرب‌شناسی برای تعیین جایگاه خودمان در چارچوب معادلات جهانی است. باید پذیریم که محدودیت ایجاد کردن در فهم دیگران، نسل جدید را برای پذیرفتن دیگران و آداب و رسوم و باورهای آنان، حریص‌تر خواهد کرد. غرب، بخشی از مسائل مادی و تکنیکی شرقی‌ها را حل می‌کند؛ ولی شرقی‌ها برای بخشی دیگر از حیات خود، به خود و میراث خود رجوع می‌کنند. ارجاع بسیاری از ایرانیان در امریکا به مذهب، حکایت از این واقعیت دارد. اینان همان ایرانی‌هایی بودند که فاصله گرفتن از مذهب را افتخار خود می‌دانستند. وظیفه‌ی اصلی هر حکومتی ساختارسازی برای آنچه که ادعا می‌کند است و نه محدودسازی برای علایق، احساسات و خواسته‌های عامه. این واقعیت مملکت‌داری را که ریشه در هزاران سال حکومت دارد، نباید فراموش کنیم که اکثریت مردم هر جامعه‌ای، امنیت مادی و طبیعی می‌خواهند؛ قرار نیست همه ابوعلی سینا بشوند؛ قرار نیست همه علامه طباطبایی بشوند. حکومت با عامه‌ی مردم سر و کار دارد و

برای شکوفایی استعدادها، برنامه‌های خاص طراحی می‌کند. امروزه در سراسر جهان، عامه‌ی مردم با موسیقی، ورزش، شهربازی و تفریحات سالم زندگی می‌کنند. هنر یک حکومت در این است که در همین قالب بتواند خوراک معنوی و اخلاقی و انسانی خود را با روش‌های معقول و با ساختارسازی به آنها منتقل کند. مشکل اول و آخر کمونیسم در این بود که نتوانست امنیت مادی را تأمین کند.

مشکل این است که بسیاری از سیاستمداران ما در فضای روانی دوره‌ی استعمار زندگی می‌کنند. در دوره‌ی استعمار، چون مملکت و حکومت در دست بیگانه بود، هیچ روشی به‌جز روش مسلحانه معنایی نداشت؛ زیرا که با بحث و استدلال عده‌ای مبارز، قرار نبود صاحبان قدرت و ثروت و منافع و نفت و غیره، امتیازات خود را به مبارزه‌کنندگان تحویل دهند. اما امروز، نه تنها در چارچوب داخلی بلکه در صحنه‌ی جهانی، روابط و نهادها و چارچوب‌ها بسیار پیچیده‌تر از دوران استعمار هستند. وقتی ملتی قدرت دارد و استقلال سیاسی خود را به دست آورده است و نیروهای بومی آن، هر چند که با یکدیگر نزاع درون‌خانوادگی دارند، ولی خود تصمیم می‌گیرند؛ می‌تواند هزار و یک نوع رفتار ظریف و پیچیده، پاسخ منفی، منفی و مثبت، و مثبت دهد و برای سال‌ها، نهاد، مؤسسه و دولت رقیب را به اصطلاح اهل سیاست، «سرگرم» کنند. اکنون دوران استعمار نیست که مبارزه‌ی مسلحانه لازم باشد، اکنون دوران دیپلماسی است؛ دیپلماسی اقتصادی که باید از ژاپن آموخت، دیپلماسی فرهنگی که باید از هند آموخت و دیپلماسی صرف که باید از چین آموخت. واقعیت این است که در این عرصه‌ها به اندازه‌ی این سه کشور توفیق نداشته‌ایم.

بنا بر این، به عنوان یک کشور شرقی، باید پیچیده‌تر از این عمل کنیم تا بتوانیم منافع و دیدگاه‌های خود را حفظ کنیم. هر سه کشور فوق با دنیا کار می‌کنند و بازارهای آنان را تسخیر کرده‌اند، ولی کسی در دنیا نمی‌گوید که چین آلت دست غرب است، یا هند آلت دست غرب است. ولی عربستان را دوست و دشمن اجماع نظر دارند که در مسیر اهداف بیگانه گام می‌زند. شاید مشکل ما این باشد که به‌جز قهر کردن، که روش دوره‌ی استعمار بود، روش دیگری را نمی‌دانیم و تمرین نکرده‌ایم. اگر با همسایه مشکل داریم، سعی

کنیم به طور تدریجی در رفتار همسایه اثر بگذاریم هر چند که ممکن است این اثرگذاری، ده سال به طول انجامد. تفکر مبارزه‌ی منفی (نهضتی) در دنیای فعلی کارآمدی ندارد و این سخن به معنای باطل بودن روش و تفکر مزبور نیست، بلکه به معنای مرتبط نبودن آن به شرایط زمان و مکان است. شاید صد سال دیگر یا کم‌تر، زمانی که غرب در دوره‌ی افول اجباری تاریخی خود قرار بگیرد، این روش مجدداً اصالت کار بردی پیدا کند؛ اما امروزه تفکر مواجهه‌ی مستقیم، کاربردی ندارد. اگر ما می‌خواهیم شیعیان بحرین قدرت و منزلتی داشته باشند، روش می‌تواند این باشد که سعی کنیم با سرمایه‌گذاری خود تمامی شیعیان را تشویق کنیم که حقوقدان، وکیل، روزنامه‌نگار، استاد دانشگاه، پزشک، متخصص فیزیک و شیمی، ریاضی‌دان، موسیقی‌دان، هنرمند، کارگردان، خطیب، ادیب و غیره تربیت کنند، به گونه‌ای که بهترین حقوقدان بین‌الملل بحرین شیعه باشد؛ تنها ریاضی‌دان مطرح بحرین در صحنه‌ی جهانی، شیعه باشد؛ تنها کسی که در بحرین تمامی جزئیات جغرافیایی خلیج فارس را می‌داند، شیعه باشد؛ تمامی متخصصان شیعه، دست کم به سه چهار زبان زنده‌ی دنیا آشنا باشند و به واسطه‌ی توانایی‌هایی که پیدا می‌کنند، تمامی سفرای جدی بحرین، شیعه باشند. روش اصولی این است که ما آنها را مجهز به توان و هنر کنیم، و فرقی نمی‌کند، شیعیان عربستان و عراق و افغانستان نیز به همین صورت می‌توانند تربیت شوند. تفکر نهضتی برای درازمدت نیست، بلکه ما را در کوتاه‌مدت، حماسی بار می‌آورد و لذت‌های مقطعی می‌دهد؛ لذت‌هایی که نمی‌شود روی هم جمع شوند. لبنان کشوری است که به طور سنتی، فرانسه در آن نفوذ داشته است. هنگامی که امریکایی‌ها در دهه‌ی ۱۸۲۰م وارد لبنان شدند، یک مؤسسه‌ی آموزش زبان انگلیسی در ساختمانی دو طبقه، در بیروت تأسیس کردند. این مؤسسه‌ی زبان، چند دهه بعد به دانشگاه امریکایی بیروت تبدیل شد و امروزه، نیمی از رجال دنیای عرب از این دانشگاه فارغ‌التحصیل شده‌اند. در این مورد، حدود ۱۴۰ سال طول کشیده تا برنامه‌ای به پاسخ‌نهادینه رسیده است. ما ایرانیان چه به واسطه‌ی فردی و چه از حیث حکومتی بسیار عجول هستیم و حوصله‌ی این نمونه‌کارها را نداریم. کارهای موقت و بدون برنامه‌ی درازمدت، ما را به سرمنزل مقصود نخواهد رساند.

بنا بر این، غرب‌شناسی را باید از حیطه‌ی سخن، آرزو و عقده‌های تاریخی به مرحله دیگری از تفکر و روش تبدیل کنیم. مهم‌ترین اصل در ساختن یک جامعه، توجه به توانایی‌های درونی است. ما باید عمده‌ی نیروی خود را صرف برنامه‌ریزی درازمدت کنیم. در عین حال، تفکر وسیع فلسفی و کهنکشان‌ی ما را از مسائل مهم جاری و عینی و امنیت مادی دور نگاه خواهد داشت. غرب‌شناسی یعنی اینکه چگونه با غرب بازی کنیم و نه اینکه چگونه با غرب مبارزه کنیم. غرب، صعود و زوال طبیعی تاریخی خود را طی خواهد کرد، بی‌آنکه ما بتوانیم در تغییر جهت آن، به واسطه‌ی ظرفیت محدود جهانی‌یی که داریم، اثری بگذاریم.

بنا بر این، حال که استقلال سیاسی داریم، از غرب برای داخل خود استفاده کنیم. نگاه نهضتی و رهیافت مبارزه‌ای با غرب، هیچ فایده‌ی ملموسی برای شکوفایی مسلمانان ندارد، بلکه پول و منابع مسلمانان را صرف حفظ امنیت داخلی آنها خواهد کرد. تفکر نهضتی فقط یک فایده‌ی روانی دارد، آن هم اینکه ناراحتی‌های تاریخی ما از غرب را مرهم می‌بخشد. روان تاریخی ما لذت می‌برد از اینکه اکنون هر چه می‌خواهیم به آنها می‌گوییم، اما این کار عاقلانه نیست. غرور کاذب برای حل و فصل مسائل جاری یک ملت فایده‌ای ندارد. نگاه نهضتی به غرب، حکم مسکن را دارد و درمانی درازمدت و نهادینه برای مشکلات ما نیست. هیچ مکتبی به اندازه‌ی اسلام، منطق و استدلال و در عین حال لطافت ندارد. چگونه است که در صحنه‌ی عمل، این ویژگی‌های مثبت، نمودی ندارد؟ چگونه است که پیچیدگی‌های کتاب مبین در تنظیم زوایای اندیشه‌ی سیاسی ما اثر نمی‌گذارد؟ چگونه است که غوغای عقلی‌یی که در نماز نهفته است، در حوزه‌ی جمعی و مملکت‌داری ما تأثیر نمی‌گذارد؟ مابین وابستگی بدون قید، و نفی کامل، اقیانوسی از هنر و ظرافت و درجه‌بندی‌های میلی‌متری وجود دارد. عاشق شدن تا قهر کردن، دریایی از معاشرت معقول و کنترل‌شده میان دو نفر وجود دارد. باعث تأسف است که ظرافت‌های ادبی سعدی و حافظ در رفتار و عقل سیاسی ما اثر نداشته باشد. زمانی که عقل نیز حماسی و نهضتی شود، سرنوشت یک ملت از منزل محاسبه به انباری تاریخ مبدل می‌شود. در این قالب است که پوپولیسم سیاسی برای

ملت‌هایی که از لکومتیو پیشرفت عقب افتاده‌اند، بسیار خطرناک است. نه گفتن و نفی کردن و تطویل نه گفتن، صدها بلکه هزاران روش دارد. روش‌های نه گفتن فعلی ما، روش‌های دوره‌ی استعمار است. به عبارت دیگر، ما حدود ۴۵ سال است که در روش‌شناسی سیاسی خود هیچ‌گونه تجدید نظری نکرده‌ایم. آیا غرور به ما اجازه می‌دهد که تجدید نظر کنیم؟ با اینکه ظرافت و لطافت هنر در مشرق‌زمین است، غرب‌گویی سبقت را در این هنرنمایی ربوده است. در سال ۱۳۷۲، هنگامی که یک مراکشی توسط نیروهای نژادپرست در پاریس کشته شد و جسد او را در رودخانه‌ی سن پاریس انداختند، میتران رئیس‌جمهور وقت فرانسه بی‌آنکه سخنی بگوید و مانند خروشچف دست خود را با نهایت بی‌سلیقگی بر روی میز بکوبد یا حرکتی از این دست کند، تنها در یک حرکت فوق‌العاده سمبولیک و احساسی و اثرگذار، شاخه‌ای گل رز را در همان جایی که جسد در آب انداخته شده بود، در آب انداخت و دو دقیقه سکوت کرد و سپس محل حادثه را ترک کرد. این ابراز همدردی که حدود ده دقیقه بیش‌تر طول نکشید، اثر عمیقی بر روح و روان و قلب هزاران اروپایی و سکنه‌ی شمال آفریقا و مهاجرین مراکشی در فرانسه گذاشت. این کار به اصطلاح مظهر دیپلماسی است، ضمن آنکه هیچ کلمه‌ای هم در آن رد و بدل نشده است. این روش، ظرافت ادبیات فارسی و اشعار حافظ را دارد که هنوز هر ایرانی از هر مرام و اندیشه‌ای، برای تلطیف روح و روان خود به آن رجوع می‌کند. لذا، مخالفت و نفی را حتی با گل رز نیز می‌توان پاسخ داد. در شرایط جهانی امروز، چینی‌ها در این نوع رفتار فوق‌العاده هنرمندند. البته این نوع برخوردها و ظرافت‌ها، انسان‌های خاص خود را می‌طلبند که به طور ذاتی با این‌گونه روش‌ها آشنایی داشته باشند و اثرگذاری آن را درک کنند. انسان‌ها و ملت‌های بزرگ خیلی هیاو ندارند، با این همه، اثری عمیق دارند. دلیل عظمت ژاپن شاید در همین نکته نهفته باشد؛ ملتی آرام و مکتوم ولی پرکار و بدون هیاو، ملتی که یک‌پنجم اقتصاد جهان را در اختیار دارد و در روزه قدرت‌های جهانی چندین بار «نه» می‌گوید و بی‌آنکه تبلیغی کند، لذت نفی را با پشتوانه‌ی عظیمی که در اختیار دارد، در درون خود می‌برد. مهم‌ترین صحنه‌ای که ما می‌توانیم در آن با غرب کار کنیم، سامان وضع دنیایی است. در

صحنه‌های دیگر، اگر هنر در رفتار و دقت در برنامه‌ریزی و توان درونی داشته باشیم، می‌توانیم اثر فرهنگ مادی غرب را به حداقل برسانیم. غرب‌شناسی برای ما اهمیت خاصی دارد، مشروط به اینکه ما حدود خود را درک کنیم و فراتر از حدود خود، حکم نرانیم و سخن روا نداریم. غرب‌شناسی روش‌شناسانه و دور از هیاهو و حماسه و عقده‌های تاریخی برای آینده‌ی نظام اجتماعی ما اهمیت ویژه‌ای دارد. بنا بر این، غرب‌شناسی مهم است:

زیرا که آینده‌ی بیست میلیون دانش‌آموز مهم است؛

زیرا که کیفیت تحصیلی و بهره‌گیری از علم جدید برای یک میلیون دانشجوی ایرانی مهم است؛

زیرا که درآمد غیر نفتی برای ما اهمیت دارد؛

زیرا که روش‌شناسی سامان‌دنیایی غرب، نزدیک به پانصد سال صیقل خورده است؛
زیرا که پیشرفت، آرامش می‌طلبد؛

زیرا که می‌آموزیم ضمن کار با دیگران، برای سال‌ها پاسخ مثبت خود را به تأخیر اندازیم؛

زیرا که سیاست را از حوزه‌ی حماسه به حوزه‌ی محاسبه منتقل می‌کند؛

زیرا که می‌آموزیم چگونه غرب به قدرت رسیده است؛

زیرا که ایرانیان در اثر آگاهی و داشتن وجه مقایسه و درک غیر، بیش‌تر رشد خواهند کرد و ارزش خود و فرهنگ و میراث خود را بهتر خواهند دانست؛

زیرا که قهر ما باعث می‌شود سالانه حدود سی میلیارد دلار پول اعراب در جیب کسانی ریخته شود که ما تصور می‌کنیم با آنها در جنگ هستیم؛

زیرا که افزایش قدرت مسلمانان با شناخت و آگاهی و تجهیز است و نه با تقابل؛
زیرا که شصت میلیون ایرانی را انبوهی از امیدها و آرزوها با خود حمل می‌کند و

پاسخ به این امیدها، پول و امکانات و تربیت و برنامه‌ریزی و آرامش و عقل می‌طلبد؛

زیرا که کتک زدن تنها راه تضعیف دیگران نیست؛

زیرا که اساس و مبنای تضعیف دیگران و دشمنان، با قدرتمندتر کردن درون تناسب دارد؛

زیرا که موضوع اصلی ما با غرب، کیفیت و روش نزاع است و نه خود نزاع؛ زیرا که نزاع شرق و غرب هیچ‌وقت تعطیل نخواهد شد.

ما در طی سطور این مقاله، مبنای غرب‌شناسی را داخلی قلمداد کرده‌ایم. غرب‌شناسی مهم است، چون ما می‌خواهیم منزلت داشته باشیم، چون می‌خواهیم به وضع دنیایی خود سامان دهیم. واقعیت، بلکه واقعیت تلخ برای آن دسته از ما که حماسی فکر می‌کنیم، این است که غرب در امور دنیایی به مراتب از ما پیشرفته‌تر است و تقریباً روش و مرام آن، دنیا را تسخیر کرده است. همچنان‌که قبلاً نیز اشاره شد، شرق و غرب همواره در نزاع خواهند بود، اما کیفیت این تقابل و نزاع خیلی اهمیت دارد. غرب در روابط بین‌المللی خود به سود و نفت و کالا و تجارت می‌اندیشد و از حربه‌ی حقوق بشر نیز برای همین استفاده می‌کند. در نتیجه، معاشرت او صرفاً برای بهره‌برداری است. غرب در نظام داخلی خود به بعضی ارزش‌ها ارجح می‌نهد، ولی در روابط خارجی خود صرفاً به سود می‌اندیشد. اینکه در عربستان، حقوق انسان‌ها رعایت شود یا خیر، برای سیاستمداران و تجار و علمای دانشگاهی و شهروندان غربی چندان اولویت ندارد. ما و غرب دو ژن مختلف هستیم و با یکدیگر تفاوت‌های جدی داریم. ژاپنی‌ها هم، خارج از عالم تجارت و پول و صنعت، با آنها بسیار متفاوت هستند؛ اما هم امریکا و هم ژاپن، بازی پیچیده‌ای را مدیریت می‌کنند و منافع خود را پیش می‌برند. ما به لحاظ فرهنگی، به منطقه‌ی خود و دنیای اسلام وابسته هستیم؛ ولی از لحاظ اقتصادی و فنی و علمی و سیاسی، جهانی هستیم و نمی‌توانیم خارج از گردونه‌ی جهانی، بازی اقتصادی - سیاسی کنیم. اگر این کار را انجام دهیم، روابط اقتصادی ما در حد خرید و فروش کالاهای اولیه خواهد بود و به دنیای تکنیک، تکنولوژی، انباشت علمی و مازاد ملی و صنعتی شدن برای سامان دنیایی خودمان وارد نخواهیم شد. ما به خاطر سامان دنیایی شصت میلیون نفر که به نظامی خاص دل بسته‌اند، در عرصه‌های دیگر فداکاری کنیم. شرق و غرب هیچ‌وقت یکدیگر را درک نخواهند کرد، ولی در مدارهای خاصی می‌توانند معاشرت

کنند. چینی‌هایی که در امریکا متولد و بزرگ شده‌اند به سختی توانسته‌اند از لحاظ فرهنگی در جامعه‌ی امریکایی حل شوند، ولی رشته‌های علوم در دانشگاه‌های امریکایی را تسخیر کرده‌اند. از هر پنج نفری که در یکی از شاخه‌های علوم در امریکا دکتری می‌خوانند، سه نفر آسیایی هستند. این موضوع برای دولت امریکا، به عنوان یک خط امنیت ملی مطرح است. ما با غربیان از یک جنس نیستیم، و بنا بر این، همچنان‌که تاریخ نشان داده است، نمی‌توانیم در آنها حل شویم؛ چنان‌که اهل مصر، ترکیه و ملت‌های زنده‌ی دیگر خاورمیانه نیز حل نشده‌اند و همچنان اصطکاک وجود دارد. ما در غرب‌شناسی نیازمندیم که وارد فاز دیگری شویم: هنر، ذوق و احساس، موسیقی، فیلم، صنعت کشتی‌سازی، جامعه‌شناسی، ادبیات، ورزش، شطرنج و انواع مهارت‌های دیگر. رابطه‌ی ما با غرب، مانند رابطه‌ی زن و شوهری است که به اجبار با یکدیگر زندگی می‌کنند؛ لبخند ظاهری نثار یکدیگر می‌کنند، اما به طور عمقی به یکدیگر علاقه‌ای ندارند. مجموعه‌ای از عوامل، مانند داشتن فرزندان، چاره‌ای به جز همین ظاهرسازی برای آنها نگذاشته است. ما در داخل خود می‌توانیم از دیگران متفاوت باشیم، اما همین‌که از مرزهای خود بیرون رفتیم، نسبت به قواعد دیگران نمی‌توانیم بی‌تفاوت بمانیم. همچنان‌که تبعه‌ی خارجی وقتی وارد کشور ما می‌شود، با نزدیک شدن به فرودگاه مهرآباد، خود را آماده‌ی انطباق با قواعد ما می‌کند؛ اما همین‌که از کشور خارج شد، قواعد خود را رعایت می‌کند. ما آنچنان قدرتی نداریم که همه را مجبور به رعایت قواعد خود در سطح جهانی بکنیم. باید به دنبال منافع درازمدت باشیم تا مسکن‌های کوتاه‌مدت؛ از این رو، در غرب‌شناسی خود باید پیچیده‌تر رفتار کنیم. تکرار می‌کنیم؛ موضوع اصل نزاع نیست، موضوع تاکتیک و استراتژی نزاع است.

اگر در نگاه و رهیافت خود به مسائل کل جامعه، آینده‌نگرانه بیندیشیم؛ آنگاه برخوردار ما با غرب متفاوت خواهد بود. ما با جامعه‌ای رو به رو هستیم که خواسته‌های فراوانی دارد و به خوبی وضعیت جهانی را درک می‌کند. نسبت به هم‌ترازان خود در کشورهای دیگر، و از امکانات و شرایط دیگران مطلع است. از طرف دیگر، تکامل حوزه‌ی سیاست در کشور ما در طی یک قرن گذشته به گونه‌ای بوده‌است که ما

نمی‌توانیم اشتباهات گذشته را تکرار کنیم. حوزه‌ی سیاست در کشور ما ناچار است که با سرعت بیش‌تری بلوغ پیدا کند و به‌شدت در مسیر آرامش حرکت کند. اگر حوزه‌ی سیاست آرامش نداشته باشد، حوزه‌های دیگر نیز تلاطم پیدا خواهند کرد. مجریان امر باید از یک طرف، تاریخی به قضایا ببیندیشند و از طرف دیگر، درازمدت. اگر از گذشته درس نیاموزیم و برای آینده برنامه‌ریزی نکنیم، وضعیت فعلی ما نیز در آسایش نخواهد بود. هزینه‌ی فقدان اجماع نظر میان گروه‌های دخیل در قدرت ملی برای مردم یک جامعه بسیار عظیم است. به عبارت دیگر، اگر گروه‌ها دائماً در آنچه که فکر می‌کنند صحیح است، اصرار کنند و پلی به اندیشه‌های دیگران نزنند، حوزه‌ی سیاست فراز و نشیب‌های فراوان خواهد داشت و برنامه‌ها و بخشنامه‌های جامعه مرتب در حال نوسان خواهد بود. واقعیت این است که دیدگاه‌های متعددی در جامعه‌ی ما نسبت به مسائل اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاست خارجی وجود دارد. اما فقدان اجماع نظر، وضعیت نابسامانی در عرصه‌ی سیاست کلان به جای خواهد گذاشت.

در این چهار چوب، پاسخگویی به انتظارات نسل جدید تنها در سایه‌ی آرامش سیاسی تحقق پیدا خواهد کرد. چه بپذیریم و چه نپذیریم، مشروعیت حکومت‌ها در شرایط فعلی جهانی، تا اندازه‌ای تابع کارآمدی آنها است. به هر فلسفه‌ای که حکومت‌ها مجهز باشند، در ذهن عامه‌ی مردم، مباحث فلسفی حکومت‌ها کم‌تر دخیل است و عمدتاً حل و فصل مسائل روز، امنیت مادی و مسائل زندگی اهمیت دارد. واقعیت تلخ این است که اصل کارآمدی و مشتقات کارآمدی در مغرب‌زمین است. تنها در سایه‌ی کارآمدی است که می‌توان مسائل نسل جدید را حل کرد و اقتصادی سالم را به ارمغان آورد، تا امنیت مادی حاصل گردد و سپس استعدادهای معنوی رشد کند. دغدغه‌ی مادی، بستر مستعد معنوی انسان‌ها را نیز تباہ می‌کند. غرب‌شناسی از این منظر داخلی اهمیت پیدا می‌کند. اگر کشور ما در محیطی آرام رشد کند و کارآمدی شایان توجه را به دست آورد و مردم احساس کنند که نظام سیاسی - اجتماعی آنان، امنیت مادی و امید به آینده را فراهم آورده است، نیروی جمع‌شده‌ی عظیمی رها خواهد شد و ایران را به‌شدت قدرتمند خواهد کرد.

جغرافیای سیاسی (ژئوپلیتیک) ایران به صورتی است که همگان بدان حسادت می‌کنند. چه اعرابی که ما هیچ وقت سودی از آنها نبرده‌ایم و چه همسایه‌های شمالی که برای آزار دادن ما سراغ بیگانگان می‌روند و چه ترکیه که تصور می‌کند گوی تمدن را از دیگران ربوده است. اگر ما قدرتمند شویم، به صورت واقعی و نه به صورت توهمی، ایران مرکز اقتصاد و دیپلماسی خاورمیانه می‌شود. حتی اگر دیگران از ما خوششان نیاید، مجبورند که با ما کار کنند. این اصل تاریخی و اثبات‌شده را نباید فراموش کنیم که اخلاقیات و معنویات تنها در صحنه‌ی داخلی کشورها فعلیت می‌یابد، در خارج از مرزها باید قدرت نظامی و اقتصادی داشت تا رفتار مطلوب از دیگران را طلب کرد. اگر جهت‌گیری‌های ما بدون پشتوانه‌ی نظامی و اقتصادی باشد، وجهه‌ی واقعی قدرت و منزلت و عزت را به دست نخواهیم آورد. مشروعیت درازمدت و وجهه‌ی تاریخی حکومت ما نیز در کتب تاریخی دو‌یست سال آینده در گروی قدرتمندتر شدن آن است. مبنای این قدرت، اقتصادی است و اقتصاد نیز نزد غریبان است. بدون آنها نمی‌توانیم به صورت عمیق و تکنولوژیک در صحنه‌ی اقتصاد منطقه‌ای و جهانی وارد شویم. کیفیت نزاع و مصلحت‌اندیشی درازمدت بعضاً ممکن است در جابه‌جایی اصول، شرایط نوینی ایجاد کند. ما با دنیای بیرونی به صلح نیاز داریم تا بتوانیم داخل خود را سامان دهیم. ما به موجب شرایط خاص داخلی خود و رسالت تاریخی نظام سیاسی ناچاریم به لبخندهای مصنوعی با دنیای بیرونی مبادرت ورزیم. ما مجبوریم شرایطی را در داخل فراهم کنیم تا مانع از خروج هزاران جوان با استعداد ایرانی به کانادا و امثالهم شویم. مهاجرت نسل جوان و بااستعداد که با پول و امکانات ایران، باسواد و متخصص شده‌اند، چه به لحاظ وجهه و چه از حیث منابع ملی، ضرر‌گزافی است. اگر شرایط مناسبی برای افراد بااستعداد در جامعه‌ی ما فراهم شود تا بتوانند بلوغ علمی و فکری خود را نشان دهند، ایران به یک کشور قدرتمند منطقه‌ای تبدیل خواهد شد و آنچه بعضاً به صورت بالقوه مطرح می‌گردد، اینک به ژاپن خاورمیانه فعلیت خواهد بخشید. در چنین شرایطی است که امارات جرأت نخواهد کرد ادعایی بر جزایر ایرانی نماید و طالبان بدون هماهنگی ایران، کاری انجام دهد. مطبوعات ترکیه و جمهوری آذربایجان جرأت

نخواهند کرد هر توهینی را به ایران و ایرانیان روا دارند. عراق ورشکسته جرأت نخواهد کرد هر بازی سیاسی و هر بدقولی را نسبت به ایران اعمال نماید. دنیای عرب جرأت نخواهد کرد هر لفظی را در مورد کشور ما به کار برد و هر مشکلی که در دنیا رخ می‌دهد، به ایران و ایرانیان ظن برده شود.

واقعیت امر این است که ما در دوره‌ی دویست‌ساله‌ی ورود غرب به دنیای اسلام و منطقه‌ی خاورمیانه، غرب‌شناسی نکرده‌ایم، بلکه به واسطه‌ی تسلط آنان و ضعف خودمان، پیوسته در حال عکس‌العمل بوده‌ایم. ما غرب را به عنوان مجموعه‌ای فنی - فلسفی درنیافتیم؛ یا مجذوب آن شدیم و یا با آن قهر کردیم، که هر دوروش غلط است. همچنان‌که در سیاست داخلی نه می‌توان کاملاً مجذوب شد و نه قهر کرد، در سیاست بین‌المللی نیز تعادل، عاقلانه‌ترین روش است تا بتوانیم از منابع موجود خود بهره‌برداری کنیم. ما در طول بیست سال گذشته به اندازه‌ی کافی اعتماد به نفس پیدا کرده‌ایم تا حدود را رعایت کنیم و فاصله را حفظ نماییم. شاید اگر پهلوی‌ها مملکت را در اختیار بیگانگان نمی‌گذاشتند، نسل بعدی این چنین قهر نمی‌کرد. تعادل بهترین روش در کلیه‌ی امور زندگی است. غرب‌شناسی، دور از ناراحتی‌های تاریخی، به ما کمک خواهد کرد تا از شرایط موجود جهانی بهترین استفاده را بکنیم، ضمن اینکه هویت خود را تثبیت می‌نماییم. ما نیاز داریم که غرب را، مستقل از اینکه چه رفتاری در طی دویست سال گذشته با ما داشته است، مطالعه کنیم و سپس ضعف‌های خود را بشناسیم و با معیارهای صحیح و نه تحمیلی غرب، با آنها معاشرت کنیم. مهم‌ترین معیار غرب، قدرت است. غرب به چین علاقه دارد و به رغم مخالفت‌های چین، با آن مبادله می‌کند؛ چون چین قدرت دارد و اوضاع داخلی خود را سامانی شایان توجه داده است. غرب اعتقادی به اخلاق در روابط بین‌ملت‌ها ندارد که بخواهیم پیرامون رعایت یا عدم رعایت آن نزاع کنیم. از این منظر، غرب‌شناسی یعنی فهم عمیق‌تر و دقیق‌تر سیاست و روابط بین‌المللی. کشورهای آسیایی مانند کره‌ی جنوبی، تایوان، مالزی، اندونزی و چین مدت‌ها است که با سامان دادن نظام داخلی خود، در سطح خودشان با غرب رقابت می‌کنند. ژاپن نزدیک به صد و چهل سال پیش متوجه قواعد جدید جهانی شد و بدان عمل کرد و هم‌اکنون با

هیچ‌گونه منابع داخلی، مهم‌ترین رقیب امریکا به شمار می‌رود. بنا بر این، بزرگ‌ترین آفت در غرب‌شناسی ما و مسلمانان این است که مرتب غرب را با معیارهای اخلاقی خود سنجیده‌ایم؛ معیارهایی که در روابط بین‌المللی آنها هیچ‌گونه جایگاهی ندارد. اهل مغرب‌زمین اگر کسی و ملتی را ضعیف ببینند، از او برای منافع خود بی‌درنگ بهره‌برداری خواهد کرد، فرهنگ و سیاست نیز برای او حالت تجاری و اقتصادی و معامله‌گونه دارد. ما این‌گونه انتظارات اخلاقی از غرب را باید تعطیل کنیم. غرب متوجه این نوع فرهنگ لغات در روابط بین‌المللی نیست. جامعه‌ی عربستان سعودی شاید بسته‌ترین و کنترل‌شده‌ترین جامعه در میان حدود دویست کشور است، اما غرب هیچ مشکلی با عربستان سعودی ندارد و آزادیخواهان غربی هیچ مشکلی با مسائل حقوق بشر عربستان سعودی ندارند. همچنان‌که در سیاست داخلی کشورها، ائتلاف افراد و گروه‌ها به طور عمده، بر اساس منافع است و نه حق و درستی و صداقت. در سطح جهانی، شرایط به مراتب سخت‌تر است و منافع دولت‌ها مرز بین درست و غلط را تنظیم می‌کند. ما با مباحث اخلاقی خود در روابط خارجی، وقت خود را از دست می‌دهیم؛ زیرا از یک طرف، توان اجرای بسیاری از آرزوهای خود را نداریم و از طرف دیگر، زمان و تکنیک بر علیه ما است. لذا در درازمدت، متضرر خواهیم بود. اروپایی‌ها با تحکیم اتحاد خود، از امریکا امتیاز می‌گیرند و روس‌ها با تحکیم وضع داخلی خود، از غرب امتیاز می‌گیرند. ما در تلقیات خود از سیاست بین‌المللی، به یک خانه‌تکانی جدی نیازمندیم تا بر اساس پیش‌فرض‌ها تصمیم‌گیری نکنیم. اینکه گاه در سیاست خارجی خود، مطرح می‌کنیم که کشورهای غربی در برخوردهای خود «صداقت» ندارند، این مفهوم قابل انتقالی در روابط بین‌المللی نیست. غرب مفهوم صداقت را صرفاً در داخل خانواده متوجه می‌شود و نه در روابط میان ملت‌ها. صداقت مفهومی اخلاقی است که اگر ملتی و حکومتی اهتمام ورزد، شاید بتواند آن را در نهادسازی‌های داخلی خود متبلور سازد. اگر کشوری می‌خواهد کشور دیگری کاری انجام ندهد یا انجام بدهد، تنها راه آن داشتن قدرت اقتصادی و نظامی است. در دنیای امروز، فقط قدرت است که دیگران را به عقب‌نشینی وامی‌دارد. روابط امریکا و شوروی در دوران جنگ سرد، نمونه‌ی بارز این اصل است.

نظام‌های غربی بر اساس منافع اقتصادی بنا شده‌اند و نه اصول اخلاقی. سیاست خارجی و مملکت‌داری از ماهیت و جنس متفاوتی هستند.

به نظر نگارنده، الگوهای مناسب برای کشور مادر غرب‌شناسی، سه کشور چین، هند و مالزی هستند. هر سه کشور با غرب اصطکاک دارند، ولی روابط وسیع اقتصادی و تکنولوژیک نیز دارند. به رغم آنکه نظام و اولویت‌های سیاسی کشور ما در رابطه با سه کشور مزبور بسیار شایان توجه است، اصطکاک آنان با غرب نشان می‌دهد که غرب و به‌خصوص امریکا، در روابط خودش با شرق مشکلات جدی دارد. این مشکلات با هر کشوری در شرق، به نوعی نمایان می‌شود؛ روابط ایران و غرب هیچ‌گاه مانند روابط مثلاً برزیل و غرب نخواهد شد. اما در شرایط فعلی، غرب نه تنها ضرری نمی‌کند؛ بلکه به واسطه‌ی این خصومت، درآمد نیز کسب می‌کند و بهانه‌ی کنترل بر اعراب، آسیای مرکزی و دنیای اسلام را پیدا کرده است. اگر مجموعه‌ی ما و دنیای اسلام می‌خواهیم مستقل‌تر عمل کنیم و از نظر فرهنگی، بومی باشیم؛ باید در عرصه‌های اقتصادی و بعضاً سیاسی نیز با دنیای بیرونی همکاری کنیم. ژاپن صدوپنجاه سال است بر اساس نظریه‌ی وابستگی متقابل عمل می‌کند؛ بدین صورت که طرف مقابل را نیز به خود وابسته کرده است تا در ارتباطات سیاسی خود با غرب، امتیاز کسب کند. غرب تمامی اهتمام خود را برای تحول فرهنگی در ژاپن به کار برده است، اما موفقیت چندانی کسب نکرده است. فرهنگ بومی، زمانی برای مردم جذابیت پیدا می‌کند که به موازات آن، سیستم اقتصادی و اجتماعی کارآمدی داشته باشد. ژاپنی‌ها ملتی هستند که کم‌تر از دیگران مهاجرت کرده‌اند، زیرا به خاک و آداب و رسوم و چهارچوب داخلی خود به‌شدت وابسته و علاقه‌مندند. شاید ایرانیانی هم که سال‌ها در خارج از کشور بوده‌اند، چسبندگی و تعلق خاطر بیش‌تری نسبت به فرهنگ ایرانی دارند، زیرا ارزش آن را، با فقدان معنویت در زندگی اجتماعی غرب، لمس کرده‌اند. آسیایی‌ها، در مقام مقایسه با امریکای لاتین، در حفظ فرهنگ خود موفق‌تر بوده‌اند و از لحاظ سیاسی، سخن خود را نیز مطرح می‌کنند و به درجه‌ای که قدرت اقتصادی و نظامی آنها اجازه می‌دهد، در فعلیت یافتن آن اصرار می‌ورزند؛ ضمن اینکه روابط نسبتاً عادی اقتصادی با غرب نیز دارند. نه هند، نه چین و

نه مالزی هیچ‌کدام به غربی‌ها اجازه‌ی دخالت در سامان فرهنگ داخلی خودشان را نمی‌دهند و در مذاکرات سیاسی، اقتصادی با غرب به شدت سختگیر هستند و کسی نمی‌تواند ادعا کند این سه کشور، آلت دست غربی‌ها هستند. علاوه بر این، کشورهای دیگر به خصوص در آسیا، مجموعه اهداف و اولویت‌ها و حساسیت‌ها و سیاست‌های ما را دارا هستند، ولی در پیشبرد این اهداف و سیاست‌ها، به صورت روشنی با ما تفاوت‌های عمیق دارند. ما روش‌های ضداستعماری نیم قرن پیش را دنبال می‌کنیم و آنها به صورت نوینی با استفاده از دیپلماسی پیچیده، منافع خود را پی می‌گیرند. این کشورهای آسیایی، در قالب گردونه‌ی فعلی جهانی، سعی کرده‌اند هویت خود را حفظ کنند و روابط اصطکاک‌آمیزی با غرب داشته باشند. مدل غرب‌شناسی ما، بیش‌تر شرایط زمان قاجاریه در ایران است؛ در حالی که این شرایط اکنون به شدت متحول شده است. ما در تحلیل‌های خود، عنصر زمان را تعطیل کرده‌ایم. نه ایران، ایران زمان قاجار است و نه غرب، غرب دوران استعمار. ما تحلیل‌های خود را با وقوع تحولات جدید باید تغییر دهیم. نمی‌توان شرایط یک قرن گذشته را با اوضاع امروز دنیا تطبیق کرد. غرب‌شناسی، مانند شرق‌شناسی، یک معرفت است و تابع تحولات. هر چند می‌توان روندهای به نسبت پایداری را در هر دو آنها شناسایی کرد، اما در انتخاب نوع رهیافت و روش باید وقایع جدید را مطالعه کرد. اصولاً در فرهنگ‌خاورمیانه‌ای، به قدری ذهن با قالب‌های از پیش تعیین شده عمل می‌کند که ضرورتی برای مطالعه‌ی وضعیت جدید پیدا نمی‌کند و پیوسته اوضاع جدید را با تلقیاتی سابق پیش می‌برد. ممکن است در سطح خُرد، خسارت چنین رهیافتی اندک باشد؛ ولی در سطح کلان و مملکتی، زیان‌ها جبران‌پذیر نخواهد بود.

هنگامی که از شهروندان کشورهای مختلف خاورمیانه درباره‌ی وضعیت جامعه‌ی آنها پرسشی می‌شود، به ندرت می‌توان پاسخی مستقل و بی‌طرف شنید. عموماً افراد قضاوت‌های خود را بر اساس تجربیات شخصی عرضه می‌دارند و کم‌تر مشاهده می‌شود که فردی قضاوت اجتماعی را از تجربیات شخصی خود تفکیک کند و نظریه‌ای مستقل ارائه کند. ما در غرب‌شناسی نیز محتاج روش‌شناسی تجزیه و تحلیل هستیم. به عبارت دیگر، ابتدا باید قضاوت خود را در مورد غرب، از تجربه‌ی مستقیم خود با غرب در طی

دو قرن گذشته، تفکیک کنیم و سپس جایگاه خود را مشخص سازیم. بی‌تردید، غرب در خاورمیانه فوق‌العاده بد عمل کرده است و سابقه‌ی غیر اخلاقی به جای گذاشته است، ولی ما ضمن اینکه این روش را محکوم می‌کنیم نباید همیشه در گذشته زندگی کنیم. از گذشته باید پند گرفت و در شرایط فعلی زندگی کرد. اگر فردی به ما بدی کند، ما چگونه می‌توانیم این بدی را همیشه در روابط خود با این شخص، حفظ کنیم. هند، چین و مالزی هر سه زیر نفوذ غربی‌ها بودند و هنگامی که استقلال خود را به دست آوردند، روابط پایاپای سیاسی با غرب برقرار نمودند. گاندی پس از چندین دهه مبارزه برای استقلال هند، به هندیان گوشزد کرد که مابعد استقلال، روابط هند و انگلستان بر اساس قانون احترام متقابل و حاکمیت ملی تنظیم خواهد شد. گاندی یک حقوق‌دان تربیت‌شده‌ی غرب بود و مبارزه‌ی خود با غرب را در چهارچوب حقوق غربی انجام داد و در نهایت، استقلال هندوستان را به دست آورد. قضاتی که گاندی را محاکمه می‌کردند، به شدت تحت تأثیر تسلط او بر قانون و مبانی حقوقی بودند. گاندی به قدری در دفاعیات خود، منطقی سخن می‌راند که دولتمردان، سیاستمداران، خبرنگاران و افکار عمومی غرب را تحت الشعاع خود قرار داد. ما در فهم روابط و سیاست بین‌الملل جدید، محتاج هستیم که تلقی خود را از پدیده‌ی جنگ، تقابل، مبارزه و رویارویی مجدداً بررسی کنیم. نتیجه اینکه، ما در غرب‌شناسی خود باید معیارهای خود را به‌هنگام کنیم. قواعدی که هم‌اکنون استفاده می‌کنیم با شرایط جهانی تطابق ندارد. شرق با نظم نوین جهانی موافقتی ندارد، ولی به خاطر افزایش توان داخلی خود، تقیه می‌کند. حتی اروپایی‌ها نیز با نظم نوین جهانی مشکل دارند. روشی که آنها برای تقابل انتخاب کرده‌اند، افزایش قدرت اروپا و تحکیم هم‌گرایی اروپا است.

روش متداول اعتراض در سطح جهانی، اعلام مواضع و سپس ایجاد اتحادهای منطقه‌ای و یادگیری‌های سیاسی و همگرایی‌های اقتصادی برای اعمال فشار سیاسی است. اگر چینی‌ها می‌خواهند تایوان را به سرزمین اصلی چین بازگردانند، باید به تدریج موضوع را در دستور کار برخوردهای خود با غرب وارد نمایند و قیمت الحاق تایوان را، با موارد دیگر اقتصادی و سیاسی، افزایش دهند و الحاق تایوان را به مسائل دیگر قفل

کنند. به طبع، روش الحاق تایوان، به رغم قدرت عظیم اتمی چین، نظامی نخواهد بود. چینی‌ها پانزده سال است که به دنبال چنین هدفی هستند و یقیناً تایوان، همانند هنگ‌کنگ، به سرزمین اصلی خواهد پیوست. این اهداف به قدری با ظرافت تحقق پیدا می‌کنند که بعضاً دیپلمات‌های برجسته‌ی غرب، دیپلماسی پیچیده‌ی چین را تحسین کرده‌اند. در رابطه با مسائل بین‌المللی، رفتار چینی‌ها به شدت متمرکز و سخن‌ها فوق‌العاده محاسبه شده است. این‌گونه نیست که در هر روستایی، بخشدار نسبت به موضوع مثلاً تایوان اظهار نظر کند یا هر شخصی بدون هماهنگی قبلی، قضاوتی روا دارد. حتی در سیستم‌های غربی نیز رفتار بین‌المللی به شدت متمرکز و حساب شده است. ما در رفتار جهانی خود باید به نقد اندیشه‌ها و سیاست‌ها بپردازیم و بر اساس اولویت‌ها رفتار کنیم. مالزی به رغم فشار شدید، حاضر نشده است با اسرائیل روابط دیپلماتیک برقرار کند و پیوسته از حقوق ملت فلسطین حمایت کرده است و در عین حال، سالانه حدود سی‌چهل میلیارد دلار سرمایه‌گذاری خارجی جذب می‌کند. سیاست خارجی و اقتصاد ملی مالزی در یک مسیر حرکت می‌کند و به تناسب شرایط زمان، دولتمردان این کشور بهره‌برداری‌های لازم را انجام می‌دهند. رفتار حماسی در خاورمیانه ریشه‌های عمیق دارد و در واقع، در فرهنگ سیاسی این منطقه منزلی دیرینه دارد. در دنیای عرب، جمال عبدالناصر مظهر این حماسه‌آفرینی برای چندین دهه است. در دهه‌ی ۱۳۴۰، هنگامی که جمال عبدالناصر در قاهره سخن می‌گفت، دنیای عرب گوش فرا می‌داد. عبدالناصر همگان را به عرش می‌برد و در فضای احساسات ملی‌گرایانه حرکت می‌داد. همگان می‌گریستند و اشک حسرت می‌ریختند و غرور تاریخی خود را برای چندین دقیقه احیا می‌کردند. اما نتیجه چه شد؟ دنیای عرب امروز وابسته‌تر از زمان عبدالناصر است. سخن بدون پشتوانه و آرزوی بدون همت و حماسه‌ی بدون عقل و تهیج بدون برنامه‌ریزی، شرایط کنونی دنیای عرب را به وجود آورده است. این حالت «جبران کردن دردهای تاریخی» به شدت در رفتار فعلی ما خانه دارد. نکته‌ی اساسی این است که غرب به واسطه‌ی این رفتار ما، تضعیف نخواهد شد. اگر پنج کشور خاورمیانه‌ای و شمال آفریقایی، مانند مالزی قدرت اقتصادی پیدا کرده بودند و عقل سیاسی داشتند؛ غرب

جرات نمی‌کرد رأی ملت الجزایر را در انتخابات ۱۳۷۲ ابطال کند و همین طور، در مقابل هر رفتاری که اسرائیل نسبت به فلسطینی‌ها اعمال می‌کند، سکوت کند. توان نظامی و قدرت اقتصادی دنیای اسلام به گونه‌ای یک طرفه در اختیار غرب است و بنا بر این، هیچ فشاری برای تجدیدنظر در رفتار غرب نسبت به مسلمانان وجود ندارد. از این رو، عوامل بازدارنده برای غرب فقط قدرت نظامی و توان اقتصادی است. صدها هزار سخنرانی‌های حماسی و ناسیونالیستی اعراب توانسته است امتیازی برای ملت فلسطین به ارمغان آورد. با ادامه‌ی چنین وضعیتی، غرب راه خود را پیش خواهد برد و سرمایه‌داری برای افزایش توان سرمایه‌ی خود، روش‌های نوینی را طراحی خواهد کرد. ما همانند دیگر ملت‌های آسیایی باید به فکر خود باشیم.

نتیجه‌گیری

خلاصه‌ای از آنچه را که در سطور گذشته مطرح کرده‌ایم بیان می‌کنیم و سپس، علل و اهمیت تجدید نظر در غرب‌شناسی را به بحث می‌گذاریم:

۱. غرب‌شناسی ما به روش‌شناسی جدیدی نیازمند است؛
۲. غرب‌شناسی ما در واقع خودشناسی ما است؛
۳. ما باید حفظ اصالت فرهنگی را از همکاری‌های اقتصادی و علمی با غرب تفکیک کنیم؛
۴. غرب‌شناسی به منظور شناخت جایگاه منطقه‌ای و جهانی خودمان است؛
۵. برخورد کنونی ما با غرب، همانند رفتار ما در دوره‌ی استعمار است؛
۶. نزاع شرق و غرب هیچ‌گاه تعطیل نخواهد شد؛
۷. موضوع در اصل بر سر نزاع کردن یا نزاع نکردن نیست، بلکه کیفیت و روش‌شناسی نزاع است؛
۸. تنها روش تضعیف سلطه‌ی غرب، افزایش توان فنی تولیدی و اقتصادی است؛
۹. تفکر نهضتی در غرب‌شناسی، پیشرفت ما را به تأخیر می‌اندازد؛
۱۰. تجربیات علمی غرب برای سامان‌دنیایی ما مفید است؛

۱۱. از غرب‌شناسی کنونی خود، باید عقده‌زدایی تاریخی کنیم؛
۱۲. در غرب‌شناسی خود باید حماسه‌زدایی کنیم؛
۱۳. ما هیچ وقت با غرب به توافق فرهنگی نخواهیم رسید، اما می‌توانیم همکاری اقتصادی کنیم؛
۱۴. ما برای سامان وضع داخلی خود، محتاج برقراری ارتباط اقتصادی و فنی با غرب هستیم؛
۱۵. ما به واسطه‌ی شرایط خاص داخلی، توان آن را نداریم که در خارج از مرزهای خود قواعدی پایدار را تنظیم کنیم؛
۱۶. ما در برخورد با غرب نباید از فرهنگ لغات دوره‌ی استعمار استفاده کنیم؛
۱۷. امنیت مادی و اقتصادی برای عامه‌ی مردم ایران، از مهم‌ترین اولویت ما است؛
۱۸. اصل کارآمدی و مشتقات کارآمدی در مغرب‌زمین است؛
۱۹. ما به صلح نیاز داریم تا وجهه‌ی جهانی خود را ترمیم کنیم؛
۲۰. الفاظی مانند اخلاق و صداقت، در ادبیات سیاسی امروز جایگاهی ندارد؛
۲۱. رشد فرهنگ داخلی در سایه‌ی تأمین امنیت مادی خواهد بود؛
۲۲. جبران کردن دردهای تاریخی در رفتار کنونی ما با دنیای خارج، به ضرر نسل بعدی است.

بیست و دو اصل فوق، مجموعه‌ای از اصول هستند که علل و مبانی تجدید نظر در غرب‌شناسی ما را تبیین می‌کنند. بیش از هر ادعای دیگری، ما به ایجاد یک نظم اجتماعی - فکری جدید دل بسته‌ایم. بنای چنین عمارتی نیازمند تفکر، تعمق، نظریه‌پردازی، امکانات و منابع از یک طرف، و صلح و آرامش از طرف دیگر است. در هر دو مورد، ما نیازمند بازیابی رهیافت‌ها و برخوردهای خود نسبت به غرب هستیم. هدف اصلی از غرب‌شناسی، خود ما هستیم و نه دیگران. اعتماد به نفس سیاسی ما در دوران پس از انقلاب، شرایط مساعدی برای این تجدید نظر فراهم آورده است. ما از هم‌اکنون برای دورانی که نفت تمام خواهد شد، باید برنامه‌ریزی کنیم و از لحاظ اقتصادی و فنی، باید زمینه‌های همکاری با غرب را آغاز کنیم. ما برای پاسخگویی به

نیازهای جمعیت بالقوه صدمیلیون نفری در آینده، به پایگاه صنعتی احتیاج داریم تا بازارهای خاورمیانه و آسیای مرکزی را در اختیار بگیریم.

پی‌گیری این اهداف، با نهادینه کردن جامعه‌ای معنوی و مدنی در داخل تضادی ندارد. به همین دلیل است که کشور ما به یک استراتژی فرا جناحی نیازمند است تا هر دولتی که به قدرت می‌رسد کارهای عقب‌مانده را انجام دهد. کشور ما نمی‌تواند به گونه‌ای عمل کند که هر چهار سال یک‌بار، یک استراتژی ملی داشته باشد. در این چارچوب‌سازی برای آینده‌ی جامعه‌ی بالقوه‌ی ایرانی، به رهیافتی دوگانه در طراحی استراتژی ملی محتاج هستیم. ما باید از یک طرف، برای سامان‌دنیایی خود با غرب کار کنیم و از طرف دیگر، نظم معنوی و مدنی داخلی را، به خصوص در شرایط خاصی که نسل جوان مستعدی داریم، بنا کنیم. در رابطه با رهیافت دوم، نیرو، انگیزه و مبانی فکری داخلی سرمایه‌ی اصلی ما خواهند بود و در صورت تحقق تدریجی آن، مدل و الگویی کم‌نظیر به منطقه‌ی خاورمیانه می‌توان عرضه کرد. نکته‌ای که باید بدان توجه نماییم این است که غرب از تخاصم ما متضرر نمی‌شود، بلکه در واقع، ضرر و فشار بر روی ما و آینده ما است. تحولات نیم قرن اخیر گواه این ادعا می‌باشد. از شاخه به شاخه پدیدن ما در برخورد با غرب، در دو‌یست سال گذشته، توان تمدن‌سازی ما را تضعیف کرده است. ما برای مبارزه با غرب زندگی نمی‌کنیم، بلکه برای ایجاد نظم خاصی برای خودمان تلاش می‌کنیم. شناخت عمیق دنیایی که در آن زندگی می‌کنیم، ما را در طراحی استراتژی مناسب به شدت مساعدت خواهد بخشید. فوریت تجدید نظر در غرب‌شناسی ما را کسانی بهتر متوجه خواهند شد که از یک طرف، شرایط جهانی را درک کنند و از طرف دیگر، نگران مشروعیت و کارآمدی و نیازهای جامعه در بیست سی سال آینده باشند. انبوه مسائل و مشکلات ما می‌تواند تمامی وقت طراحی، فکر و عمل این نسل را به خود اختصاص دهد: ما نیازی به درگیری مدام با دیگران نداریم. رسالت اصلی ما، ساختن خانه‌ی خودمان است.



پروفیسر شکیل احمد
پرتال جامع علوم انسانی
شعبہ اشعار و مطالعات فرہنگی